

تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۵/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۰۱

تحلیل تقابل دوگانه در داستان جمشید برپایه نظریه لوی استروس^۱

محمد چهارمحالی* - مریم شعبان‌زاده** - محمود حسن‌آبادی***

چکیده

تقابل دوگانه سازنده بنیادین داستان جمشید است و دو دوره سپاس و ناسپاسی را در این داستان مشخص می‌کند. در ژرف‌ساخت تقابل دوگانه این داستان، دو اصل مهم به نام «پر بهادادن به پیوند خویشاوندی» (OOK) و «کم بهادادن به پیوند خویشاوندی» (UOK) وجود دارد. اصل اول به همه رویدادها در دوره سپاس جمشید، مفهومی مثبت و اصل دوم به همه رویدادها در دوره ناسپاسی او، مفهومی منفی داده است. هر رویدادی در دیدگاه تقابل دوگانه لوی استروس، «اسطوره - واج» خوانده می‌شود. در این مقاله داستان جمشید در بُعد هم‌زمانی در دو دوره متقابل و برپایه OOK و UOK، به چهل اسطوره - واج تقسیم شده و در جدولی به نمایش درآمده است. این جدول بیانگر آن است که در داستان جمشید به طور آشکار دو نوع تقابل «دوگانه علت و معلولی» و «دوگانه تناقضی» وجود دارد. برپایه این دو نوع تقابل، معنای پایانی تک‌تک هر اسطوره - واج و معنای کلی دوره‌های متقابل داستان جمشید بیان می‌شود. از تحلیل پایانی تقابل‌های دوگانه داستان این نتیجه به دست می‌آید که چون اسطوره - واج‌های دوره ناسپاسی جمشید بیش از دوره سپاس او هستند، پایان داستان به نابودی او و خواری ایرانیان می‌انجامد. آنچه بیان شد چکیده‌ای از این پژوهش است که به‌طور گسترده با استفاده از نظریه «تقابل دوگانه لوی استروس» به چند پرسش اساسی درباره ساختار این داستان در شاهنامه پاسخ می‌دهد.

واژه‌های کلیدی

تقابل دوگانه، اسطوره، شاهنامه، جمشید، لوی استروس

^۱ این مقاله مستخرج از پایان‌نامه دکتری است.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران (نویسنده مسئول) mohamadch120@gmail.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران mshabanzadeh@lihu.usb.ac.ir

*** دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران mahmoud.hassanabadi@yahoo.com

۱- مقدمه

تقابل دوگانه در درک و فهم پایانی یک داستان اسطوره‌ای بسیار ارزشمند است؛ زیرا آنچه در این گونه داستان‌ها آشکارا از آن سخن می‌رود ضدبودن و تقابل شخصیت‌ها و مکان‌ها و از همه مهم‌تر تقابل رویدادها یا کنش‌های آن داستان است؛ گفتنی است یک خواننده یا شنونده به آسانی از روزگار کهن تاکنون، این تقابل‌ها را درمی‌یابد و آنها را آگاهانه یا ناآگاهانه به شکل نیک و بد می‌تواند طبقه‌بندی کند؛ اما در اسطوره‌ها، منطق و استدلال و به اصطلاح، نظام علت و معلولی به شکل آشکاری وجود ندارد (لوی استروس، ۱۳۷۳: ۱۳۷)؛ به همین سبب همه افراد بیان روشنی برای معنای پایانی در تقابل‌های دوگانه نمی‌توانند ارائه دهند؛ بنابراین باید با نظریه‌های نوین مانند نظریه‌های زبان‌شناسی و روایت و اسطوره آنها را تحلیل کرد و به شکل روشن پیام پایانی آنها را بازگفت. یکی از مهم‌ترین و معروف‌ترین نظریه‌های مربوط به اسطوره‌ها، «نظریه منطق اسطوره‌ای لوی استروس» است که به ساختار «تقابل دوگانه اساطیر» توجه دارد.

داستان‌های شاهنامه فردوسی سرشار از جنگ‌ها و ستیزهای ایرانیان با تورانیان و قوم‌های دیگر است و به‌طور کلی مقابله نیروهای خیر در برابر شر، موضوع اساسی این داستان‌هاست؛ به گونه‌ای که بدون آن، حماسه‌های شاهنامه شکل نمی‌گیرد. عنصر ستیز و مقابله، از رستم، زال، کیخسرو، اسفندیار، سیاوش، فریدون و گودرز، شخصیتی عالی و آرمانی و از افراسیاب، ضحاک، گرسیوز، ارجاسپ و سودابه شخصیتی پلید و تنفرانگیز ساخته است. تقابل در داستان‌های شاهنامه از داستان کیومرث آغاز و به‌طور محسوس و اساسی در دوره جمشید و ضحاک نهادینه می‌شود. این پژوهش افزون‌بر نشان دادن تقابل‌های دوگانه در داستان جمشید و تحلیل آنها برپایه نظریه لوی استروس در پی یافتن پاسخی به این پرسش است که تقابل‌های دوگانه در داستان جمشید چه معنای پایانی دارد؟

۱-۱ پیشینه و ضرورت پژوهش

حسینی و محمدزاده (۱۳۸۵) در مقاله «بررسی تقابل در رستم و اسفندیار در شاهنامه براساس نظریه تقابل لوی استروس»، باتکیه بر عوامل بیرونی و درونی، دو کارکرد اصلی را در ساختار این داستان تصور کرده‌اند. نویسندگان این مقاله افزون‌بر تحلیل این عوامل و کارکردها، رخ‌دادن فاجعه را نه به عوامل بیرونی مانند گشتاسپ و جاماسپ، بلکه به عوامل درونی یا کارکرد حماسی مربوط می‌دانند.

بهنام‌فر و رضادوست (۱۳۹۰) در مقاله خود با نام «نگاهی به عناصر اسطوره جمشید براساس منطق مکالمه اساطیر» توجه بسیاری به روابط تقابلی در ساختار داستان جمشید نداشته‌اند و تنها با توجه به تواریخ و شباهت‌ها با اسطوره‌های همسان پیشین، کارکرد یکسان ذهن بشری را در جایگاه یکی از مفاهیم نظریه لوی استروس، در این داستان بررسی کرده‌اند (بهنام‌فر و رضادوست، ۱۳۹۰: ۱۰۲).

سهراب‌نژاد (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «تقابل دوگانه نشانه‌ها در داستان ضحاک» برپایه نظریه دلالت ضمنی یا نشانه‌شناسی زبان، تقابل در وجود جمشید را تحلیل و ضحاک و فریدون را به ترتیب جنبه اهریمنی و اهورایی جمشید معرفی می‌کند.

مالمیر و حسین‌پناهی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای، اسطوره اژدهاکشی را در ژرف‌ساخت هفده داستان تاریخی و اسطوره‌ای شاهنامه بررسی کرده‌اند. آنان پس از استخراج اسطوره - واج‌های این داستان‌ها، رابطه تقابلی و ارتباط روساخت با ژرف‌ساخت آنها را تحلیل کرده و سرانجام به این نتیجه رسیده‌اند که «چون ژرف‌ساخت همه داستان‌ها مبتنی بر تقابل باروری طبیعت با سترونی است» (همان: ۱۴۷) اسطوره اژدهاکشی در زیرساخت همه آنها وجود دارد و درواقع این

هفده داستان با روساختی متفاوت، تکراری از اسطوره اژدهاکشی هستند.

بنابراین تاکنون داستان اسطوره‌ای جمشید از دیدگاه تقابل دوگانه لوی استروس به‌ویژه باتوجه به دو اصل «پربهادادن به پیوند خویشاوندی» و «کم بهادادن به پیوند خویشاوندی» کاوش نشده است؛ بنابراین ضرورت دارد با این تحلیل جنبه‌های پنهان دیگری از شاهنامه آشکار شود؛ در واقع با روشن کردن غنای زبانی و ادبی و حماسی شاهنامه، راه جهانی شدن آن نیز بیشتر هموار خواهد شد.

۱-۲ پرسش‌ها و فرضیه‌های پژوهش

این مقاله در پی پاسخ دادن به این پرسش‌های اساسی است:

۱- چگونه ساختار داستان جمشید، با نظریه تقابل دوگانه لوی استروس مشخص می‌شود؟

۲- با کدام بخش از نظریه تقابل دوگانه لوی استروس، ساختار داستان جمشید تحلیل و تفسیر می‌شود؟

۳- با این نظریه کدام جنبه‌های پنهان داستان جمشید آشکار می‌شود؟

فرضیه این پژوهش بر این بنیان نهاده شده است که ساختار داستان جمشید با نظریه تقابل دوگانه لوی استروس به اجزای کوچک‌تری تقسیم می‌شود و با دو اصل پربهادادن و کم بهادادن به پیوند خویشاوندی درخور تحلیل و تفسیر است؛ همچنین با این روش برخی از جنبه‌های گوناگون پنهان میان اقدام‌های نیک و بد داستان آشکار می‌شود.

۲- روش‌شناسی جستار و نظریه تقابل دوگانه لوی استروس

در این پژوهش داستان جمشید به پیروی از نظریه لوی استروس تنها از جنبه هم‌زمانی تحلیل شده است و جز اشاره‌ای کوتاه به گذشته جمشید، هرگز این داستان در جنبه درزمانی یا گذر تاریخی بررسی نمی‌شود. به بیان روشن‌تر در این پژوهش تنها رویدادهای داستان جمشید آن‌گونه که در شاهنامه گزارش شده است، پایه تحلیل قرار می‌گیرد؛ بنابراین برای کشف تقابل‌های دوگانه در جنبه هم‌زمانی ابتدا همه داستان به دو قسمت متقابل تقسیم و سپس رویدادها یا کنش‌های هر قسمت در جایگاه اسطوره - واج استخراج می‌شود. اسطوره - واج‌ها بر پایه ماهیت متقابل خود در جدولی طبقه‌بندی شده‌اند. در این جدول بیست گزاره آمده است که هر گزاره از دو رویداد متقابل یا متناقض تشکیل می‌شود. هر رویداد نشان‌دهنده یک اسطوره - واج است. در این جدول یک ستون نشان‌دهنده دوره سپاس و فرهنگ جمشید است که از اصل بهادادن بسیار به پیوند خویشاوندی سرچشمه گرفته شده است؛ ستون دیگر نشان‌دهنده دوره ناسپاسی و نافرمانی جمشید است که از اصل کم بهادادن به پیوند خویشاوندی برمی‌خیزد. برای پرهیز از این دو اصطلاح، OOK مخفف پربهادادن به پیوند خویشاوندی (overvaluation of kinship) و UOK مخفف کم بهادادن به پیوند خویشاوندی (undervaluation of kinship) به کار می‌رود. تحلیل گزاره‌ها و اسطوره - واج‌ها پس از این جدول بیان می‌شود. در این مقاله بررسی تقابل‌های دوگانه از همه جنبه‌ها (بالا پایین، راست و چپ) و به‌ویژه از نظر رویارویی (راست و چپ) یا تقابل دوگانه تناقضی انجام می‌شود؛ زیرا دریافت معنای پایانی برای این نوع تقابل مشکل است. برای ورود به این بحث ابتدا لازم است مفاهیم مهم نظریه تقابل دوگانه لوی استروس بیان شود.

۳- لوی استروس

کلود لوی استروس (۱۹۰۸-۲۰۰۹م)، مردم‌شناس و فیلسوف معروف فرانسوی، در سال ۱۹۵۵ با مقاله «تحلیل ساختاری

اسطوره» نگرش به اسطوره‌ها را سمت و سویی تازه بخشید. او در سال ۱۹۵۹ در کتاب چهار جلدی خود، منطق اساطیر، نظریه خود را با پژوهش بر روی هشتصد اسطوره سرخ‌پوستی آمریکای شمالی به شکل علمی پایه‌ریزی کرد. لوی استروس معتقد بود اسطوره‌های قوم‌های نخستین، منطق غیراستدلالی عام و ابتدایی خود را همچنان حفظ کرده‌اند؛ بنابراین به آنها می‌توان اعتماد کرد (لیچ، ۱۳۵۰: ۸۹-۸۸) و ساختار ناب اسطوره‌ها که برخاسته از کارکرد آزاد ذهن است، در آنها می‌توان یافت. در نظر او اسطوره، سویه معنایی و درونی زبان است و در تفکر و ذهنیت انسان ریشه دارد؛ تفکر و ذهنیتی که در تاریخ زندگی‌اش همواره با آن اندیشیده و زیسته است (وایزمن، ۱۳۷۹: ۱۳۶). از نظر لوی استروس اسطوره‌های قوم‌های ابتدایی و به گفته خودش «بی بهره از نوشتن»، تصویری از ذهن را در حالت طبیعی نشان می‌دهند (Levi Strauss, 1978: 11). ذهن انسان ابتدایی و حتی مدرن، اشیا را همواره با ضد آنها می‌شناخته است و به همین سبب در اسطوره‌های قومی نیز رویدادها و اندیشه‌ها رابطه‌ای متقابل دارند که برپایه آن، اسطوره‌ها و متون ادبی را می‌توان تحلیل کرد. او خود برپایه همین نظریه، اسطوره ادیپوس را تحلیل کرد. در فرانسه و اروپا و آمریکا بر این تحلیل انتقاداتی مبنی بر نداشتن قدرت لازم برای روشنگری تمثیلی این اسطوره (Segal, 2007, V.3: 182) ارائه شد؛ اما این روش هنوز هم در تحلیل اسطوره‌های متون ادبی به‌ویژه کشف روابط تقابلی بین رویدادها، یکی از روش‌های معروف است.

بُعد در زمانی (Diachronic) بیانگر دگرگونی‌های زبان و نیز اسطوره در جریان تاریخی است؛ لوی استروس در تحلیل این داستان اسطوره‌ای و دیگر اسطوره‌ها از مطالعه این جنبه چشم پوشید و مانند فردینان دو سوسور در بررسی اسطوره، تنها به مطالعه بُعد هم‌زمانی (Synchronic) توجه نشان داد؛ این جنبه بیانگر بررسی زبان و نشانه‌های آن در زمانی واحد و وضعیتی ویژه بدون در نظر گرفتن سیر زمانی است (کالر، به نقل از اسلم جواد و نیک‌پی، ۱۳۸۹: ۱۹۲). در واقع او «معنای اسطوره را در ساختار یا بُعد هم‌زمانی آن جست‌وجو می‌کرد» (سگال، ۱۳۸۹: ۱۷۰)؛ همچنین در مطالعه هم‌زمانی یک متن در پی یافتن الگوی تقابلی نهفته در آن متن بود (آسابرگر، ۱۳۸۷: ۳۱).

۴- تقابل دوگانه

تقابل دوگانه (Binary Opposition) یکی از مفاهیم مهمی است که بیانگر ضدبودن دو چیز در یک متن است. در میان زبان‌شناسان و فلاسفه ساختارگرا و پس‌اساختارگرا درباره آن نظریه‌های گسترده‌ای وجود دارد. انواع تقابل در موضوعاتی مانند تقابل در نشانه‌ها، تقابل در روایت، تقابل در فرستنده و گیرنده، تقابل در شناسنده و موضوع شناسا و تقابل در کنش و شخصیت یافت می‌شود؛ اما شناخته‌ترین نظریه‌ها در این باره، به‌طور کلی سه نظریه است: (۱) نظریه حضور دوسویه میخائیل باختین روسی (۱۸۹۵-۱۹۷۵) که بر وجود دو چیز متقابل در یک متن به‌طور هم‌زمان اشاره می‌کند (Bakhtin, 1984: 28-31)؛ (۲) نظریه ژاک دریدا (۲۰۰۴-۱۹۳۰) که به واژگون‌سازی تقابل‌ها برای رهایی از چنگ وحدت معنایی در تفکر سنتی فلسفه غرب و ساختارگرایی توجه دارد (احمدی، ۱۳۷۸: ۳۹۹-۳۹۸)؛ این نظریه چنین می‌گوید که همواره یک سویه، در متن حاضر و سویه دیگر همواره غایب است؛ (۳) نظریه لوی استروس که به تقابل دوگانه زبانی در اسطوره‌ها اشاره می‌کند.

نظریه تقابل دوگانه لوی استروس بی‌گمان از همه نظریه‌های ساختارگرایان و پس‌اساختارگرایان گسترده‌تر است؛ زیرا او افزون بر متن نوشتاری و گفتاری، مراسم اجتماعی، آیین‌ها، پدیده‌های طبیعت، حیوانات، خوراک‌ها، پوشاک‌ها،

پخت‌وپز و بسیاری از نمودهای بشری را در نظریه تقابل خود قرار داد (وایزمن، ۱۳۷۹: ۱۵۴). تفکرات و پژوهش‌های او در این باره در کتاب‌های خام و پخته (Le cru et le cuit)، از عسل تا خاکستر (Du miel aux cendres)، سرچشمه‌های آداب غذاخوری (L'origine des manieres de table) و انسان برهنه (L'homme nu) موجود است. لوی استروس تنها شخصیت ساختارگرایی است که در اسطوره‌ها نظریه‌های منسجمی را ارائه می‌کند و بر پایه آنها به بازتولید تحلیل از یک اسطوره و بازخوانش آن می‌توان اقدام کرد.

بنابر آنچه گفته شد تقابل از مفاهیم اساسی نظریه لوی استروس در تحلیل ساختار اسطوره‌هاست. او می‌گوید: تقابل دوگانه، ریشه گرفته از ذهن انسان است و انسان بنابر کارکرد آزاد ذهن و سیستم تقابل‌انگار آن، همواره اشیا و مفاهیم را به صورت مثبت و منفی یا خیر و شر و به‌طور کلی در قالب جفت‌های تقابلی می‌بیند (سگال، ۱۳۸۹: ۱۶۶ و ۱۶۳). این نوع تقابل باعث جدایی و به اصطلاح تقابل و تناقض کامل نمی‌شود؛ بلکه «الگویی منطقی را فراهم می‌کند تا بتواند تناقضی را رفع کند. اسطوره به‌گونه‌ای دیالکتیکی تناقضی را مرتفع می‌کند و یا بیان دقیق‌تر آن را تعدیل می‌کند» (همان: ۱۶۵). منظور از دیالکتیک، همان اصطلاح معروف هگل (۱۸۳۱-۱۷۷۰) است که بیان‌کننده تضاد و تقابل کلی هر پدیده‌ای در نظام هستی است. در این نظریه، تقابل بین «نهاد» (Thesis) و «برابرنهاد» (Antithesis) به «هم‌نهاد» (Synthesis) تغییر می‌یابد (ستیس، ۱۳۵۷: ۱۲۵-۱۲۶). تناقض‌ها در ساختار اسطوره مصداق‌هایی از تقابل بنیادین میان طبیعت و فرهنگ هستند که پیوسته در بُعد هم‌زمانی به یکدیگر تبدیل می‌شوند؛ چنین سیر منظمی در ساختار تقابلی در بیشتر اسطوره‌های جهان یافت می‌شود.

۵- اسطوره - واج

بنابر پژوهش‌های لوی استروس هر ساختاری که زبان دارد با اندکی تفاوت، اسطوره نیز دارد. او اسطوره را بسیار شبیه به موسیقی می‌داند و معتقد است اگر موسیقی سوئیۀ آوایی زبان است، اسطوره سوئیۀ معنایی آن است؛ بنابراین هر دو مانند زبان ساختاری یکسان دارند؛ با این تفاوت که ساخت زبانی، سه عنصر مشخص دارد: واج و واژه و جمله؛ اما «در موسیقی عنصر میانی یا واژه را کم داریم و در اسطوره واژگان، جمله‌ها را می‌سازند و عنصر واج را کم داریم» (احمدی، ۱۳۷۸: ۱۸۸). برای فهم پیام پایانی اسطوره باید مانند موسیقی آن را از چپ به راست و در همان حال از بالا به پایین خواند. او اسطوره را مانند موسیقی، به قطعه‌های بسیار کوچکی تقسیم کرد که به اجزای کوچک‌تر تقسیم پذیر نباشد؛ سپس هر قطعه را بریکولاج (Bricolage) یا به پیروی از واج زبانی، «اسطوره - واج» (Mytheme) نامید که در تقابل همدیگر هستند. در واقع اسطوره - واج یک جمله ساده مهم است (لوی استروس، ۱۳۷۳: ۱۴۰) که درباره آن در قسمت بعدی مقاله (اصل پر بهادادن به پیوند خویشاوندی و کم بهادادن به پیوند خویشاوندی و تحلیل رویدادهای دوره جمشید) بیشتر توضیح داده می‌شود.

۶- اصل پر بهادادن به پیوند خویشاوندی و کم بهادادن به پیوند خویشاوندی

در این مقاله منظور از خویشاوندی در داستان جمشید، از یک سو خویشاوندی انسان با یزدان و اهریمن و از سوی دیگر خویشاوندی انسان‌ها (ایرانیان) با یکدیگر است. به بیان دیگر جامعه دوره جمشید در این داستان از سویی یزدان‌تبار و اهریمن‌تبار و از سویی دیگر پدرتبار است.

در نظریه لوی استروس، خویشاوندی توتمی تنها خویشاوندی است که به خویشاوندی انسان با یزدان نزدیک است. اعتقاد به توتم مشترک در میان افراد یک قوم خویشاوندی ایجاد می‌کند. توتم، بزرگداشت همه افراد قبیله است و نباید کارهای ممنوعه‌ای را انجام داد که تابوی آن شکسته شود. توتم، حیوان یا گیاه یا ریزش آسمانی مقدسی است که یک قبیله به دلایلی، بسیار به آن معتقد است (فروید، ۱۳۹۰: ۱۲). چهار نکته اساسی در بحث توتمیسم لوی استروس وجود دارد که در خویشاوندی انسان به‌ویژه جمشید با یزدان نیز دیده می‌شود.

نخست «قطعی نبودن زناشویی» در نیای توتمی برای پدیدآوردن نسل انسانی است. در مقدمه کتاب توتمیسم برای تفاوت میان طبقه‌های خویشاوندی در جوامع توتمی نوعی قاعده زناشویی برون‌همسری، به‌طور پیش‌فرض پذیرفته شده است (لوی استروس، ۱۳۹۴: ۳۹)؛ اما کم نیستند قبایلی که در میانشان چنین اعتقادی وجود ندارد. از نظر الکین (Elkin) برای پدیدآمدن گروه‌های انسانی در عقاید برخی جوامع بدوی در استرالیا (مانند آرانداها (Aranda)، آرنهم‌لنداها (Arnhem Land)، لورتن‌ها (Laverton) و ننگیموری‌ها (Nangimuri)، نقش ژنتیک یا انتقال تناسلی الزامی نیست (همان: ۷۸) و لوی استروس نیز غیرمستقیم آن را می‌پذیرد؛ همچنین در اسطوره‌های قوم اوچیوا (Ojibwa) (یکی از قبایل گروه الگنکین (Algonkin) ساکن شمال دریاچه بزرگ در آمریکای شمالی) که واژه توتم یا اوتوتمان (Ototeman) به معنای طایفه و خویشاوند) از زبان آنها گرفته شده است (همان: ۴۹)، یک رابطه مستقیم (مانند زناشویی و آمیزش) و مستقل بین انسان و توتم وجود ندارد؛ بلکه رابطه آنها زیر نقاب و استعاره است (همان: ۵۱). «در میان اجیواها هیچ‌گاه اعتقاد به اینکه اعضای طایفه، اولاد حیوان توتمی باشند، مشاهده نگردیده و کیش آن نیز موجود نبوده است» (همان: ۵۳). چنین نگرشی به دیدگاه پدیدآوردن انسان به دست پروردگار نزدیک است؛ همچنین به پیوند انسان‌های پلید مانند ضحاک با اهریمن در متون اسطوره‌ای ایران و شاهنامه و به شکل پنهان در داستان جمشید شباهت‌هایی دارد.

دوم «برکت‌بخشی» یا «سوددهی» توتم است که با آن به طایفه خود در ادامه زندگی بهتر، کمک می‌کند. «برای افراد تفوا (Tafus)، خدای طایفه یک مارماهی است که برای پیروانش مغز نارگیل را رسیده می‌کند» (همان: ۶۱). گاهی این برکت‌بخشی به شکل غذایی است که از گوشت حیوان توتمی مانند گوزن و دلفین فراهم می‌شود و افراد قبیله آن را می‌خورند (ر.ک: همان: ۶۲ و ۵۱). در داستان جمشید نیز تا وقتی او سپاس‌گزار یزدان است از برکتش برخوردار می‌شود و وقتی از او رویگردان می‌شود، افزون‌بر تیره‌روزر کردن خود، ایرانیان را نیز از برکت یزدان بی‌بهره می‌کند و آنان خود را آماده پذیرفتن بلاهای اهریمنی می‌کنند.

سوم اینکه لوی استروس توتمیسم را در تاریخ بشر یک «نیاز درونی» می‌داند. او ضمن نپذیرفتن آرا کسانی که توتمیسم را مذهب و دین می‌شمرند، اعلام می‌کند: «توتمیسم مربوط به دوران باستان و دور از ما نیست؛ محتوای آن از جای دیگر نیامده و تصویر آن انعکاس خود ماست؛ زیرا اگر این وهم واقعیتی در برداشته باشد، این واقعیت بیرون از ما نیست و در درون ماست» (همان: ۱۵۶). باتوجه‌به این نکته، در داستان جمشید نیز نیاز درونی او و مردم سرزمینش به یزدان باعث پدیدآمدن طبقه کاتوزیان می‌شود و سپس از درون او فرّه یزدان جدا شد؛ ازسوی دیگر اگر از درونی ضحاک نبود، اهریمن نمی‌توانست بر او چیره شود.

چهارم، تحریم و ممنوعیت غذایی و زناشویی است که توتم قبیله آن را بر افراد همان قبیله واجب کرده است (همان: ۱۱۶-۵۰)؛ مثلاً «در مورد مارماهی (هم آب شیرین و هم دریایی) چنان ممنوعیت غذایی شدید وجود دارد که گاه حتی دیدن آن موجب استفراغ می‌شود» (همان: ۶۲). در داستان جمشید، ممنوع بودن تکبر و منی‌کردن در برابر یزدان و نیز

ناروا بودن روی آوری به اهریمن دیده می‌شود که در ادامه به‌طور گسترده بررسی خواهد شد.

از سویی میان ایرانیان در داستان جمشید خویشاوندی از نوع پدرتباری (Patrilineal Systems) دیده می‌شود؛ زیرا از میان همه انواع خویشاوندی که لوی استروس در کتاب *Structural Anthorogy* معرفی می‌کند (مانند مادرتباری (Avunculate) (Ibed: 39-) (Levi Strauss, 1963: 138,286) (Matrilinal Clan, Matrilinal Sestem) دایی تباری (Ibed: 49) (Bilatera Relationships) (Levi Strauss, 1963: 41) و خویشاوند دو سویه یا دوخطی (Bilatera Relationships) (Ibed: 49) (Bilatera Relationships) (Levi Strauss, 1963: 41) و خویشاوندی است که در روابط میان شخصیت‌ها در این داستان دیده می‌شود. در این نوع خویشاوندی رابطه میان پدر و پسر برپایه احترام و رودربایستی (جواری و رضایی، ۱۳۹۵: ۵۷) و گاه تقابل و دشمنی (Levi Strauss, 1963: 42) است. احترام و رودربایستی میان طهمورث و جمشید و دشمنی میان مرداس و پسرش، ضحاک، وجود دارد که البته دشمنی ضحاک از راه فریب اهریمن پدید آمده است. از جمله موارد پدرتباری این است که جمشید تخت را از پدر خود به ارث می‌برد و در داستان او نام هیچ زنی در جایگاه سالار، فرمانده، یک زن مقتدر، مانند فرانک در دوره ضحاک یا خواهران جمشید، شهرناز و ارنواز، و حتی در مقام یک زن عادی نیامده است؛ گویا زنان به‌طور کامل از این داستان غایب‌اند؛ تنها نام مردان به‌ویژه جمشید و مرداس و ضحاک و به‌طور کلی واژه مرد آمده است.

در ساختار پدرتباری داستان جمشید از ازدواج برون‌همسری (Exogamy) که نشان‌دهنده گذر انسان از طبیعت به فرهنگ است (Ibed: 356-358) و ازدواج درون‌همسری (Endogamy) نشانی نیست؛ اما از یک‌دستی ایرانیان در ساختار داستان می‌توان دریافت که بیشترین عامل پدیدآوردن خویشی آنها از راه ازدواج درون‌همسری یعنی ازدواج دختر عمو، دختردایی و دخترخاله با پسر عمو، پسر دایی و پسر خاله است؛ البته به‌طور غیرمستقیم رفتن ایرانیان، پس از روی گردانی از جمشید، به سوی دشت نیزه‌وران برای پادشاه‌کردن ضحاک نشانه‌ای از ازدواج برون‌همسری است؛ بنابراین وجود هر دو نوع ازدواج نیز در این زمان دور از نظر نیست (ر.ک: روح‌الامینی، ۱۳۶۰: ۵۲۷).

در تحلیل تقابل دوگانه برپایه دو اصل پر بهادادن و کم بهادادن به پیوند خویشاوندی، بیشتر به ساختار خویشاوندی پدرتباری داستان تأکید شده است؛ اما خویشاوندی با یزدان نیز بسیار تعیین‌کننده است؛ به‌گونه‌ای که در تقسیم‌بندی دوره‌های متقابل این داستان، به این خویشاوندی نیز توجه شده است. ناسپاسی جمشید در واقع بازتاب زنای محارم (Incest) است که نباید آن را انجام داد؛ زیرا در اسطوره‌ها سرپیچی از یک اصل یا رفتار خویشاوندی (Kinship Behaviour)، مانند همین زنای محارم یا قانون برون‌همسری یا کم‌بهایی به آن، سخت‌ترین مجازات‌های طبیعی مثل سوختن و نابودی محصولات کشاورزی را در پی خواهد داشت (Frazer, 1955, Vol. 5: 271).

باتوجه به اینکه لوی استروس در تحلیل اسطوره اودیپوس قسمتی از تقابل دوگانه را بر دو اصل پر بهادادن و کم بهادادن به پیوند خویشاوندی بنا نهاده است (لوی استروس، ۱۳۷۳: ۱۴۴) نگارندگان مقاله نیز در تحلیل تقابل دوگانه داستان جمشید به این دو اصل توجه دارند. در داستان اودیپوس دسته‌ای از اعمال از اصل پر بهادادن به پیوند خویشاوندی سرچشمه می‌گیرد؛ مانند به خاک سپردن برادر، پلی نیکوس، به دست خواهرش آنتیگونه که برخلاف ممنوعیت حاکم شهر بر این کار انجام می‌شود و نیز ازدواج اودیپوس با مادر خود (Robin, 2004: 307-315) که در تقابل هنجار جامعه زمان خود است. اعمالی دیگر مانند کشتن پدر به دست پسر، اودیپوس، از کم بهادادن به پیوند خویشاوندی برخاسته است (Levi Strauss, 1963: 215). در باور لوی استروس «اصل پر بهادادن، نماد طبیعت و اصل کم بهادادن، نماد فرهنگ انسانی است» (سگال، ۱۳۸۹: ۱۶۸)؛ بنابراین پر بهادادن، غریزی است و کم بهادادن، غیرطبیعی و غیرغریزی است (همان) و به سبب اینکه در اسطوره‌ها بیشتر، اعمال زندگی‌بخش در اصل OOK ریشه دارد، این اصل نماد زندگی به شمار می‌رود؛ اما

اعمال خشونت‌بار و مرگبار در اصل UOK ریشه دارد و نماد مرگ است.

برپایه این نظریه برای یافتن تقابل در ساختار یک اسطوره باید آن را به عناصر سازنده یا به رویدادهای کوچک زیربنایی تجزیه کرد؛ آنگاه از کنار هم گذاشتن آنها، پیام پایانی آن اسطوره را دریافت کرد. این رویدادها در روستا ساخت اسطوره از محورجانشینی انتخاب می‌شوند و در محور همنشینی آن با هم ترکیب می‌شوند (Peradotto, 1977: 86, 90-95). تقابل در روستا ساخت نیز از ژرف‌ساخت خود ریشه می‌گیرد و به همین سبب ارتباط عناصر زیرساختی داستان اسطوره‌ای، یک ارتباط تقابلی است؛ به این معنی که اگر اسطوره‌ای به چهار دسته رویداد تقسیم شود، بین دسته سوم و چهارم همان تقابلی وجود دارد که پیشتر میان دسته اول و دوم پدید آمده بود. لوی استروس برای روشن کردن این رابطه تمام یازده بخش داستان اودیپوس را در چهار ستون جای داد. در ستون اول، ازدواج کادوس و اروپ، اجداد اودیپوس و ازدواج خود اودیپوس با مادرش یوکاست و خاک‌سپاری پلی نیکوس به دست آنتیگونه، نتیجه بسیار بهادادن به پیوند خویشاوندی است. این ستون در تقابل با ستون دوم، یعنی جنگ و کشتار اسپارتیان و کشته‌شدن لایوس به دست پسرش اودیپوس و نیز قتل پلی نیکوس به دست برادرش، اتئوکلس است؛ زیرا این ستون نتیجه کم بهادادن به پیوند خویشاوندی است (لیچ، ۱۳۵۰: ۱۰۳-۱۰۱). بیشتر جفت‌های تقابلی، شکلی انسانی در اسطوره‌ها دارند. در این داستان، لایوس، شاه تیس با پیش‌بینی کاهن معبد دلفی می‌فهمد پسرش، اودیپوس، او را خواهد کشت و سرانجام نیز به دست پسرش کشته می‌شود (همیلتون، ۱۳۷۶: ۳۵۶-۳۵۰) و او در واقع جفت تقابلی فرزند خود است.

۷- بحث

داستان جمشید نخستین داستان شاهنامه است که آشکارا ساختار تقابل در آن دیده می‌شود. این داستان با داستان‌های پیش از خود در زمینه تقابل تفاوت دارد؛ در داستان کیومرث و هوشنگ و طهمورث، جنگ و ستیز میان انسان‌ها هنوز شروع نشده و تنها تقابل میان انسان و دیو است؛ اما در دوره جمشید رویدادهای تقابلی میان انسان‌ها پدید می‌آید که در طی آن جامعه از او روی گردان می‌شود و به پادشاهی ضحاک تن درمی‌دهد. افزون‌بر این، اهریمن نیز فریفتن‌ها و اعمال پلید خود را در جامعه انسانی آغاز می‌کند که همه این مسایل باعث جدال‌های بسیار می‌شود و در نتیجه ساختار تقابلی این داستان را پدید می‌آورد.

۱-۷ پادشاهی جمشید

جمشید یکی از شاهان بحث‌برانگیز شاهنامه است که منابع کهن تاریخی درباره کیستی و چیستی او دو نظر کاملاً متفاوت دارند. منابع تاریخی اسلامی مانند اخبار الطوال دینوری او را سامی نژاد و از اولاد آدم می‌دانند (دینوری، ۱۳۸۳: ۳۰). منابعی مانند تاریخ سیستان (ناشناخته، ۱۳۶۶: ۲۰۲-۲۰۱) و تاریخ‌نامه طبری (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۹۰) مانند شاهنامه او را از نسل کیومرث می‌دانند. امروزه بیشتر اسطوره‌پژوهان، جمشید را با «یم» در اسطوره‌های هند و «جم ویونگهان» در اوستا یکی می‌دانند (یاحقی، ۱۳۶۹: ۱۶۵). در اوستا از ساختن بهشتی به نام «ور» یا «ورجمکرد» سخن رفته است (اوستا، ۱۳۷۷، ج ۲: ۶۷۲) که به سبب همین ور، برخی او را با نوح اشتباه گرفته‌اند (کارنوی، ۱۳۴۱: ۸۴). همچنین از روزگاران قدیم او را با سلیمان یکی دانسته‌اند که ادوارد براون آن را نمی‌پذیرد و او را با یم اسطوره‌های هند یکی می‌داند (براون، ۱۳۳۵، ج ۱: ۱۷۲).

دوره پادشاهی جمشید در شاهنامه پس از طهمورث دیوبند آغاز می‌شود و برپایه شاهنامه هفتصد سال طول می‌کشد. او در دوره زمامداری خود چنان پر قدرت عمل می‌کند که همه پادشاهان بعدی او را نمونه شکوه و قدرت و عبرت

می‌دانند.

برپایه گزارش شاهنامه، داستان جمشید از سه قسمت تشکیل شده است:

۱) به تخت نشستن جمشید و انجام کارهای نیک برای آبادی ایران؛

۲) داستان مرداس؛

۳) شورش ایرانیان و روی گردانی از جمشید و روی آوردن به ضحاک.

از نظر مکانی، این داستان به دو قسمت داخلی (شماره ۱ و ۳) و خارجی (شماره ۲: داستان مرداس در دشت نیزه‌گزار) تقسیم‌پذیر است و برپایه آن تقابلهای دوگانه داستان را می‌توان استخراج کرد؛ اما درست‌تر آن است که از نظر محتوایی به دو قسمت کاملاً جداگانه تقسیم شود که نسبت به هم رابطه تقابلی دارند؛ زیرا محتوای کلی این داستان به تقابلهای دوگانه سپاس (فرهمندی) و ناسپاسی (بی‌فرهی، نافرهمندی) جمشید در برابر یزدان مربوط می‌شود و در واقع باتوجه به این دو عملکرد، خوشبختی و شوربختی جمشید رقم می‌خورد؛ بنابراین ساختار داستان جمشید به‌طور کلی از دو دوره متقابل تشکیل شده که بر مبنای دو اصل پر بهادادن به پیوند خویشاوندی (OOK) و اصل کم بهادادن به پیوند خویشاوندی (UOK) پدید آمده است. همه رویدادهای داستان جمشید در جدول زیر آمده است:

ردیف	دوره اول: دوره سپاس = OOK	دوره دوم: دوره ناسپاسی = UOK
۱	جمشید با فره ایزدی به پادشاهی می‌رسد.	جمشید در برابر یزدان احساس بزرگی می‌کند.
۲	جمشید آلات جنگی را می‌سازد.	جمشید به گران‌مایگان اعلام خدایی می‌کند.
۳	جمشید گنج‌ها را ذخیره می‌کند.	موبدان مقابل جمشید سکوت می‌کنند.
۴	جمشید پوشش و جامه را پدید می‌آورد.	فره ایزدی از جمشید جدا می‌شود.
۵	جمشید طبقات اجتماعی را بنا می‌نهد.	جهان پر از گفت‌وگوی جمشید می‌شود.
۶	جمشید خوردن و ورزیدن و بخشیدن را رواج می‌دهد.	ابلیس مانند نیک‌خواهی نزد ضحاک می‌آید.
۷	جمشید معماری را پدید می‌آورد.	ضحاک از اهریمن فرمان می‌پذیرد.
۸	جمشید معادن و گورها را استخراج می‌کند.	اهریمن طرح قتل مرداس را پی‌ریزی می‌کند.
۹	جمشید بوهای خوش را شناسایی می‌کند.	اهریمن مرداس را در چاه واژگون می‌کند.
۱۰	جمشید پزشکی و درمان را پدید می‌آورد.	ضحاک بر جای پدر می‌نشیند.
۱۱	جمشید کشتی‌سازی را به وجود می‌آورد.	اهریمن در نقش خوالیگر غذاهای خوشمزه‌ای پدید می‌آورد.
۱۲	جمشید تخت شاهی خود را می‌سازد.	اهریمن کتف ضحاک را می‌بوسد.
۱۳	جمشید تخت خود را به کمک دیوها به هوا می‌برد.	دو مار سیاه از کتف ضحاک می‌روید.
۱۴	جمشید نوروز را پدید می‌آورد.	اهریمن سفارش می‌کند مغز انسان را به مارها دهند.
۱۵	مردم ایران شاد می‌شوند.	مردم ایران علیه جمشید شورش می‌کنند.
۱۶	(مردم بیشتر به پادشاهی جمشید تن در می‌دهند.)	مردم ایران به ضحاک روی می‌آورند.
۱۷	(پادشاهی جمشید در ایران پایدارتر می‌شود.)	ضحاک پادشاه ایران می‌شود.
۱۸	(جمشید از مقابل سختی‌ها و مشکلات اجتماع خود فرار نمی‌کند.)	جمشید از برابر ضحاک یا سختی‌ها فرار می‌کند.
۱۹	(جمشید همیشه در ایران حضور دارد.)	جمشید صد سال ناپدید می‌شود.
۲۰	(جمشید عمری جاوید و بی‌مرگ برای خود تصور می‌کند.)	ضحاک جمشید را می‌کشد.

در این جدول بیست گزاره آمده و هر گزاره به دو اسطوره - واج متناقض تقسیم شده است. یک اسطوره - واج نشان‌دهنده OOK و اسطوره - واج مقابل آن نشان‌دهنده UOK است. اصل پر بهادادن به پیوند خویشاوندی (OOK) اسطوره - واج‌های دوره سپاس جمشید را پدید آورده است و اصل کم بهادادن به پیوند خویشاوندی (UOK) اسطوره - واج‌های دوره ناسپاسی را شکل داده است. چنانکه پیشتر گفته شد، ملاک خویشاوندی در این داستان، اول خویشاوندی با یزدان و سپس با مردم ایران است (یزدان‌تباری و پدرتباری). اصل OOK در این داستان نماد طبیعت و زندگی است؛ زیرا در طبیعت همه کنش‌ها و واکنش‌ها برای چرخاندن چرخه طبیعت و حیات موجودات انجام می‌شود و هدف سودجویانه‌ای در میان نیست. دوره اول جمشید برپایه گزارش فردوسی، سراسر زندگی و بی‌مرگی و شادی است که برخاسته از همین اصل است:

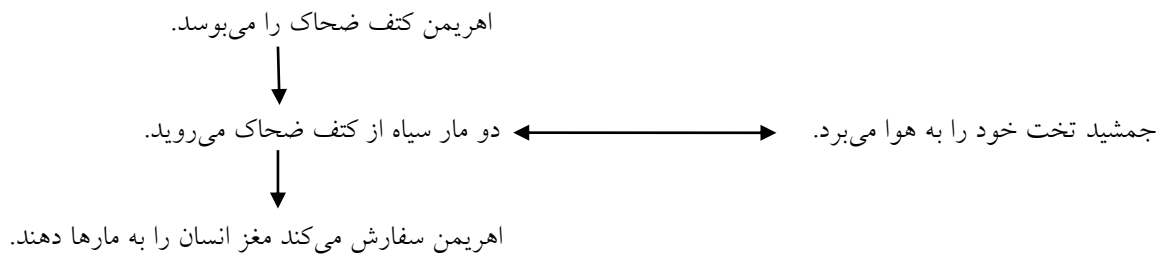
چنین سال سیصد همی‌رفت کار ندیدند مرگ اندر آن روزگار
 ز رنج و ز بدشان بُد آگهی میان بسته دیوان بسان رهی
 به فرمان مردم نهاده دو گوش ز رامش جهان پر ز آوای نوش
 (فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۴۴)

برخلاف آن، اصل UOK در داستان جمشید نماد فرهنگ انسانی و مرگ است که بر سود شخصی و کارهای سودجویانه بنا شده است. به همین سبب نخستین مرگ توطئه‌آمیزی که رخ می‌دهد (کشتن مرداس) در دوره دوم جمشید و پس از ناسپاسی اوست. جمشید تا وقتی در برابر پروردگار فروتن است حمایت‌کننده خویشاوندان خود است و هنگامی که از یزدان پاک روی‌گردان می‌شود، مردم ایران را بنده و مملوک خود می‌خواهد. به همین سبب کارکنندگان و کنش‌های آنان در دوره اول، ایزدی هستند و طبیعت خدایی دارند؛ اما در دوره دوم اهریمنی یا اهریمن‌زده و با اهداف منفعت‌طلبانه‌اند.

به سبب طول سالیان دوره دوم، رویدادها یا اسطوره - واج‌های دوره دوم بیشتر از دوره اول است. دوره دوم برپایه گزارش شاهنامه ۱۰۰ سال از دوره اول بیشتر است؛ به بیان دیگر دوره سپاس جمشید ۳۰۰ سال و دوره ناسپاسی او ۴۰۰ سال به طول کشید؛ با این تفاوت که ضحاک ۱۰۰ سال از دوره دوم را بر ایران حکومت می‌راند و جمشید در گریز و فرار است. به همین سبب در جدول بالا، اسطوره - واج ۱۶ به بعد در میان کمانک قرار گرفته است؛ زیرا در شاهنامه این اسطوره - واج‌ها نیامده است؛ اما برپایه متن روایی شاهنامه به‌ویژه رویدادهای متقابل آن، چنین اسطوره - واج‌های فرضی را برای دوره اول جمشید می‌توان در نظر گرفت.

چنانکه گفته شد در این جدول همه اسطوره - واج‌ها در دو دسته متقابل قرار گرفته‌اند. مهم‌ترین علت تقابل آنها قراردادن در دو دوره متضاد است. هرکدام از این رویدادها به‌خودی‌خود دربردارنده هیچ معنای پایانی نیستند و ارزشی ندارند (اسلم جوادی و نیک‌پی، ۱۳۸۹: ۱۷۹)؛ زیرا به اعتقاد ساختارگرایان به‌ویژه لوی استروس تنها ارتباط دیالکتیک یا تقابلی رویدادها، ماهیت یا معنای پایانی آنها را تشکیل می‌دهد (سگال، ۱۳۸۹: ۱۷۱)؛ برای مثال گزاره ۱۳، اسطوره - واج «دو مار سیاه از کف ضحاک می‌روید» به‌تنهایی و بدون هیچ قرینه‌ی حالی، برای مخاطب ایرانی یا آشنا با شاهنامه معنایی ندارد و زمانی این اسطوره - واج معنا می‌یابد که همه رخداد در ذهن مخاطب باشد؛ برای مثال اگر همین گزاره به یک نفر سرخ‌پوست ناآشنا به شاهنامه داده شود، معنایی از آن دریافت نمی‌کند؛ زیرا فضا و داستان ضحاک در ذهن او نیست تا بتواند ارتباط آن را با اجزای دیگر داستان دریابد. درواقع ارتباط ساختاری و تقابلی این گزاره با اسطوره - واج بالا و پایین

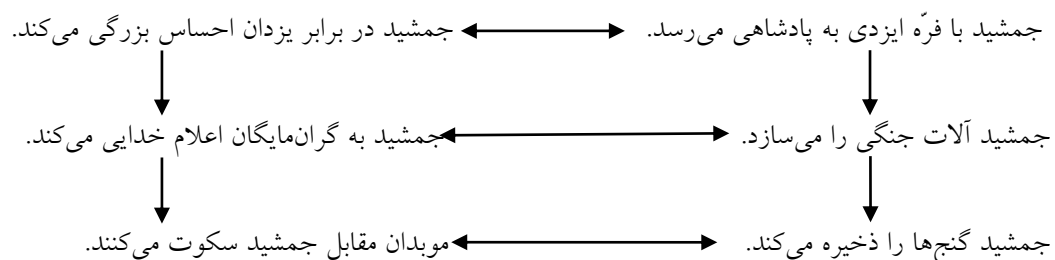
و راست و چپ خود، معنا را می‌آفریند (ارتباط افقی و عمودی) که با نمودار زیر نیز می‌توان آن را نشان داد:



در نمودار بالا این گزاره با گزاره‌های بالا و پایین خود رابطه علت و معلولی دارد؛ اما با گزاره روبه‌روی خود (جمشید تخت خود را به هوا می‌برد) رابطه تضادی و تناقضی دارد. این دو نوع رابطه، فکرمحوری است که لوی استروس در تحلیل رویدادهای یک اسطوره بر آن تأکید می‌کرد. بنابراین در بازخوانش رویدادها یا اسطوره - واج‌های داستان جمشید که در جدول بالا آمده است، دو نوع تقابل دوگانه وجود دارد:

۱) تقابل دوگانه تناقضی: این تقابل بر ارتباط افقی (راست و چپ) دلالت می‌کند و ناسازگاری دو رویداد را نشان می‌دهد؛ برپایه آن ماهیت مثبت و منفی رویدادها را می‌توان دریافت. برای نشان‌دادن این نوع تقابل در نمودار، از پیکان دوسر استفاده شده است. پیکان دوسر نمایانگر تناقض و ضدبودن دو جانبه‌ای است که در هر اسطوره - واج نهفته است؛ در واقع مانند نیزه دوسری است که اسطوره - واج‌های متناقض به سوی یکدیگر نشانه گرفته‌اند.

۲) تقابل دوگانه علت و معلولی: این نوع تقابل بر ارتباط عمودی (بالا و پایین) دلالت می‌کند. تقابل در این مفهوم به معنای ناسازگاری دو رویداد نیست؛ بلکه به مفهوم یک نوع رویارویی است که یک رویداد، علت رویداد دیگر است. به بیان دیگر وقتی دو اسطوره - واج از این دست، از بالا به پایین رویارویی هم‌قرار می‌گیرند، می‌توان دریافت یکی، علت دیگری است که به همین منظور در ترسیم نمودار از پیکان رو به پایین برای نشان دادن آن استفاده شده است. برای روشن‌شدن این دو نوع تقابل، اسطوره - واج ۱ و ۲ و ۳ را به کمک نمودار چنین می‌توان نشان داد:



برای مثال ارتباط تقابل دوگانه علت و معلولی در گزاره ۲، اسطوره - واج سمت راست (جمشید آلات جنگی را می‌سازد) چنین است که پادشاهی فرهمند جمشید، قدرتی برای او می‌آورد که با آن، آلت جنگ می‌سازد و ساخت آلت جنگ خود علتی می‌شود تا در جنگ‌ها غنایمی به دست آورد و آنها را در گنج‌خانه‌ها ذخیره کند؛ نمونه تاریخی‌اش در فتوحات سلطان محمود غزنوی و نادرشاه دیده می‌شود؛ اما این، با اسطوره - واج سمت چپ خود ارتباط تناقضی دارد؛ زیرا این اسطوره - واج آشکارکننده آن است که جمشید با ساخت آلت جنگی به گران‌مایگان قدرت می‌بخشد و حال

آنکه اعلام خدایی، آنان را بی‌قدرت و حقیر می‌کند. اسطوره - واج سمت چپ همین گزاره (جمشید به گران‌مایگان اعلام خدایی می‌کند) با اسطوره - واج‌های بالا و پایین خود چنین رابطه‌ای دارد: احساس بزرگی جمشید در برابر یزدان باعث می‌شود به گران‌مایگان اعلام خدایی کند و این خود علتی است که موبدان (گران‌مایگان) را می‌ترساند و آنان را به سکوت وامی‌دارد.

در دوره سپاس، اصل پربه‌دادن به پیوند خویشاوندی عامل پدیدآوردن تقابل دوگانه علت و معلولی در اسطوره - واج‌هاست؛ اما در دوره ناسپاسی، اصل کم به‌دادن به پیوند خویشاوندی علت پدیدآمدن این نوع تقابل میان اسطوره - واج‌ها می‌شود.

۷-۲ تحلیل تقابل دوگانه تناقضی

در این مقاله، تقابل علت و معلولی بیان نشد؛ زیرا درک آن آسان است. به همین سبب تنها تقابل دوگانه تناقضی رویدادها در داستان جمشید آن‌گونه که در جدول بالا آمده تحلیل می‌شود؛ زیرا به نظر می‌رسد مخاطب در نگاه اول تضاد و تناقض مورد نظر را درنیابد؛ البته دریافت نگارندگان تنها معنای پایانی این داستان نیست؛ بلکه فقط یکی از معنای متعددی است که ممکن است ذهن تحلیل‌گر مخاطب دریابد. شاید بتوان گفت تحلیل ارائه‌شده باتوجه به متن شاهنامه، نزدیک‌ترین معنای پایانی باشد که برای اسطوره - واج‌های داستان جمشید می‌توان تصور کرد.

۷-۲-۱ تناقض فره ایزدی و غرور انسانی - اهریمنی

جمشید با فره ایزدی به پادشاهی می‌رسد. ← جمشید در برابر یزدان احساس بزرگی می‌کند. فره یا فروغ و موهبت ایزدی به شهریاران شایسته بخشیده می‌شود (نوشین، ۱۳۸۶: ۳۳۴) تا رمز بقا و پایداری عزت و بهروزی آنان و ایران باشد (مرتضوی، ۱۳۶۹: ۱۳۲). این فره بی‌تردید از آغاز پادشاهی جمشید مفهوم گسترده و آشکاری می‌یابد. جمشید با این نیروی ویژه ایزدی به قدرت بی‌مانندی می‌رسد:

کمر بسته با فرّ شاهنشهی جهان گشته سرتاسر او را رهی

(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۴۱)

برخورداری از فره ایزدی و سپس فره شهریاری و موبدی علت همه اسطوره - واج‌هایی است که در دوره اول جمشید پدید می‌آید. فرهنگ جمشید در تناقض کامل با اسطوره - واج مقابل خود است. جمشید در این اسطوره - واج، کسی جز خود در جهان نمی‌بیند و در عمل یزدان آفریننده را انکار می‌کند. به سخن دیگر جمشید از یزدان تباری خود بریده و اهریمن تبار شده است. این اسطوره - واج مانند اسطوره - واج تقابلی خود علت همه رویدادهای دوره دوم جمشید است که بر ویرانگری دلالت می‌کنند؛ زیرا جمشید در این اسطوره - واج خویشاوندی خود را با خدا از یاد می‌برد و خود را در اصل UOK وارد می‌کند. این اسطوره - واج در این دو بیت از شاهنامه آشکار شده است:

یکایک به تخت مهی بنگرید به گیتی جز از خویشان را ندید

ز گیتی سر شاه یزدان شناس ز یزدان بیچید و شد ناسپاس

(همان: ۴۴)

۷-۲-۲ تناقض قدرتمند کردن و بی‌قدرت کردن

جمشید آلات جنگی می‌سازد. → جمشید به گران‌مایگان اعلام خدایی می‌کند. جمشید با ساختن آلت جنگ که در شاهنامه با نرم کردن آهن آغاز می‌شود و به ساختن خود، زره، جوشن، خفتان،

تیغ و برگستوان (همان: ۴۲-۴۱) پایان می‌یابد، در واقع خود و گران‌مایگان و همه مردم کشورش را، که خویشان پدرتبار او هستند، قدرتمند می‌کند؛ اما با اعلام خدایی، خود و دیگران را بی‌قدرت می‌کند؛ بنابراین معنای تقابل دوگانه تناقضی این دو اسطوره - واج در قدرتمندی و بی‌قدرتی نهفته است. در شاهنامه با لحن کوبنده جمشید، اسطوره - واجی که بیان‌کننده بی‌قدرت کردن لشکریان و خوارکردن زیردستان است، چنین گزارش می‌شود:

گران‌مایگان را ز لشگر بخواند	چه مایه سخن پیش ایشان براند
چنین گفت با سالخورده مهان	که جز خویشان را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید	چو من نامور تخت شاهی ندید
جهان را به خوبی من آراستم	چنان است گیتی کجا خواستم
خور و خواب و آرامتان از من است	همان کوشش و کامتان از من است
بزرگی و دیهیم شاهی مراست	که گوید که جز من کسی پادشاست

(همان: ۴۵-۴۴)

۷-۲-۳ تناقض پنهان کردن برای قدرت و پنهان کردن از بی‌قدرتی

جمشید گنج‌ها را ذخیره می‌کند → موبدان مقابل جمشید سکوت می‌کنند.

اسطوره - واج‌ها در گزاره سوم از این نظر تناقض دارند که در هر دو پنهان کردن وجود دارد؛ اما پنهان کردن در یکی (گنج) برای قدرت و در دیگری (سکوت موبدان و گران‌مایگان) از بی‌قدرتی است. جمشید ثروت‌های به دست آورده را به صورت گنج ذخیره و پنهان می‌کند^۲ تا قدرت و پشتیبان مالی برای آینده مملکت باشد. این ذخیره‌سازی جمشید برای خویشاوندان پدری بسیار پربهاست؛ اما گران‌مایگان یا موبدان از بی‌قدرتی و ترس، در برابر جمشید سکوت کرده‌اند و در واقع خود را پنهان می‌کنند. این پنهان کردن برخاسته از کم‌بها دادن موبدان به خود و خویشاوندان پدری است.

همه موبدان سر فگنده نگون چرا کس نیارست گفتن نه چون
(همان: ۴۵)

۷-۲-۴ تناقض پوشش و عریانی

جمشید پوشش و جامه را پدید می‌آورد. ← فره ایزدی از جمشید جدا می‌شود.

برپایه اسطوره - واج سمت راست، جمشید پوشش و لوازم آن مانند بافتن، رشتن، شستن و دوختن را برای ننگ و نبرد (همان: ۴۲) مردم پدید می‌آورد. این موضوع برخاسته از اصل OOK است؛ اما در اسطوره - واج مقابل، جمشید از پوشش ایزدی خود یعنی فرّ الهی عریان می‌شود؛ بنابراین این دو اسطوره - واج در پوشش و عریانی با هم تناقض دارند. جدا شدن فره ایزدی به سبب آن است که جمشید به پیوند خویشاوندی با یزدان پاک کم بها می‌دهد. تهی شدن او از فره ایزدی در واقع عریان شدنش از همه لطف‌های الهی است و همین مقدمه تیره‌روزی او را فراهم می‌کند:

به جمشید بر تیره‌گون گشت روز همی کاست آن فرّ گیتی‌فروز
(همان)

۷-۲-۵ تناقض نظم و بی‌نظمی

جمشید طبقات اجتماعی را بنا می‌نهد. → جهان پر از گفت‌وگوی جمشید می‌شود.

جمشید با پدیدآوردن طبقات اجتماعی، نظمی در جامعه ایجاد می‌کند تا هرکس اندازه و جایگاه خود را بشناسد (همان: ۴۳) و جامعه به سوی تعالی پیشرفت کند؛ اما اسطوره - واج مقابل بیان‌کننده بی‌نظمی است که در اثر روی گردانی جمشید از یزدان در میان مردم پدید آمده است. مصراع «جهان شد پر از گفت‌وگویی» (همان: ۴۵) بیانگر پراکنده‌گویی‌هایی است که بی‌نظمی و شورش را در جامعه می‌تواند پدید آورد؛ همچنان که در گزاره‌های بعدی نیز مشاهده می‌شود (ر.ک: قسمت ۷-۲-۱۵ همین مقاله).

۷-۲-۶ تناقض ترویج نیکی و ترویج فتنه و بدی

جمشید خوردن، ورزیدن و بخشیدن را رواج می‌دهد. ← ابلیس مانند نیک‌خواهی نزد ضحاک می‌آید. جمشید به گواه بیت «بدین اندرون سال پنجاه نیز/ بخورد و بورزید و بخشید چیز» (همان: ۴۳) به ترویج نیکی و بخشش و سرانجام، آرامش در جامعه خود می‌پردازد. این عمل او نمایانگر توجه بسیارش به آسایش مردم است (اصل OOK). در تناقض این عمل، اسطوره - واج مقابل است که اهریمن برپایه عبارت «دل مهتر از راه نیکی ببرد» (همان:

۴۶) برای ترویج پلیدی، فتنه، دروغ و سرانجام، شورش و کشتار با لباس نیک‌خواه به نزد ضحاک می‌آید:

سر نره دیوان از این جست‌وجوی	چه جست و چه دید اندرین گفت‌وگویی
مگر تا یکی چاره سازد نهان	که پرداخت ماند ز مردم جهان

(همان: ۵۱)

۷-۲-۷ تناقض سازندگی و ویرانگری

جمشید معماری را پدید می‌آورد. → ضحاک از اهریمن فرمان می‌پذیرد. تقابل دوگانه اسطوره - واج‌های این گزاره به سازندگی دیوها و ویرانگری آنها مربوط می‌شود. جمشید در دوره فرهمندی و سپاس خود به دیوان ناپاک دستور ساخت خشت می‌دهد:

بفرمود پس دیوان ناپاک را	به آب اندر آمیختن خاک را
هرانچ از گل آمد چو بشناختند	سبک خشت را کالبد ساختند

(همان)

به نظر می‌رسد این فرمان جمشید، یک فرمان شاهانه به زیردستان باشد و بر دانش معماری او اشاره‌ای ندارد؛ زیرا در ابیات بعدی دیوها دیوار، گرمابه، کاخ و ایوان را با علم مهندسی خود می‌سازند:

به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد	نخست از برش هندسی کار کرد
چو گرمابه و کاخ‌های بلند	چو ایوان که باشد پناه از گزند

(همان)

این دور از نظر نیست؛ زیرا دیوها در دوره طهمورث خط و نوشتار پدید آوردند (همان: ۳۷)؛ پس این اسطوره - واج بر سازندگی دیوها (یارگران اهریمن) اشاره دارد؛ اما اسطوره - واج مقابل آن، یعنی فرمان‌پذیری ضحاک از اهریمن، بیانگر ویرانگری اهریمن است. همچنین این موضوع در واقع کم بهادادن به پیوند خویشاوندی است که در بردارنده سود شخصی، سلطنت و ویرانگری ضحاک است و سرانجام به کشتن پدرش می‌انجامد.

چون بفرمود سوگند خورد	چنان چون بفرمود سوگند خورد
-----------------------	----------------------------

که راز تو با کس نگویم ز بُن ز تو بشنوم هرچه گویی سَخُن
(همان: ۴۷-۴۶)

۸-۲-۷ تناقض از زمین بیرون آوردن برای زندگی و به زمین فروبردن برای مرگ

جمشید معدن‌ها و گوهرها را استخراج می‌کند. ← اهریمن طرح قتل مرداس را پی‌ریزی می‌کند.
در این گزاره برپایه متن شاهنامه معادن و گوهرهایی مانند یاقوت، بیجاده، طلا و نقره از زمین بیرون کشیده می‌شود تا هم روشنی‌بخش زندگی و هم باعث آراستگی بندهای آن باشد. در واقع چنین عملی به سبب پربهادادن جمشید به پیوند خویشاوندان پدری است.

ز خارا به افسون برون آورید شد آراسته بندها را کلید
(همان)

در اسطوره - واج مقابل آن، معنای پایانی به زمین بردن برای مرگ و نیستی بیان می‌شود که اهریمن بیان می‌کند. مرگ با «فروبردن در زمین» که در شاهنامه به شکل «در چاه انداختن مرداس» آمده، مترادف است:

زمانه براین خواجه سالخورد همی دیر ماند تو اندر نورد
بگیر این سرمایه و گاه اوی تو را زید اندر جهان جاه اوی
(همان: ۴۷)

۹-۲-۷ تناقض از نمان بیرون آوردن برای زندگی و به نمان بردن برای مرگ

جمشید بوهای خوش را شناسایی می‌کند. ← اهریمن، مرداس را در چاه واژگون می‌کند.
این گزاره از نظر معنای پایانی همان گزاره قبلی است؛ زیرا هردو به بیرون آوردن از نمان برای زندگی و فروبردن به نمان برای نیستی و مرگ اشاره می‌کنند؛ با این تفاوت که بوهای خوش جنبه گیاهی (بان، کافور، عود، گلاب) و حیوانی (مشک و عنبر) دارند (همان)؛ اما گوهرها جنبه جمادی و کانی دارند؛ همچنین مرگ در گزاره قبلی به شکل اندیشه و سخن و در این گزاره به شکل اقدام و عمل دیده می‌شود. خرسندی ضحاک به مرگ پدر، هم در این اسطوره - واج و هم در اسطوره - واج پیشین بازتاب کم بهادادن به پیوند خویشاوندی (UOK) است.

چو آمد به نزدیک آن ژرف‌چاه یکایک نگون شد سر بخت شاه
به چاه اندر افتاد و شکست پست شد آن نیک‌دل مرد یزدان پرست
پس ابلیس وارونه آن ژرف‌چاه به خاک اندر آگند و بسپرد راه
(همان)

۱۰-۲-۷ تناقض درمان بخشیدن و دردمند ساختن

جمشید پزشکی و درمان را پدید می‌آورد. ← ضحاک بر گاه پدر می‌نشاند.
تناقض بنیادین این دو اسطوره - واج در این معنای پایانی است که پدید آمدن پزشکی و درمان برای تندرستی و مبارزه با بیماری و درد است؛ اما ضحاک با نشستن به جای پدر، درد و مرگ را برای جامعه به ارمغان می‌آورد و درد و مرگ آوردن برای مردم نتیجه اصل UOK است.

ندانست خود جز بدآموختن جز از کشتن و غارت و سوختن
(همان: ۵۵)

۱۱-۲-۷ تناقض تلاش و تنبلی یا غالب و مغلوب

جمشید کشتی‌سازی به وجود می‌آورد. ← اهریمن در نقش خوالیگر غذاهای خوشمزه می‌پزد. در این دو اسطوره - واج هر دو شخصیت متناقض، چیزی را با دو نیت متفاوت پدید می‌آورند. کشتی برای چیرگی انسان بر دریا ساخته می‌شود و نماد تلاش پیوسته آدمی است؛ بنابراین انسان چیره است.

گذر کرد از آن پس به کشتی بر آب ز کشور به کشور چو آمد شتاب

(همان: ۴۳)

در اسطوره - واج مقابل، اهریمن غذا را برای چیرگی بر انسان پدید می‌آورد و روی آوردن به غذا نماد تن‌پروری و تنبلی و سرانجام شکست است؛ بنابراین در این اسطوره - واج انسان مغلوب است. اهریمن با دادن غذاهای شگفت‌انگیز، ضحاک را برای بوسه مارانگیز و مرگ‌آور خود آماده می‌کند:

بفرمود تا دیو چون جفت اوی همی بوسه داد از بر سفت اوی

(همان: ۵۰)

۱۲-۲-۷ تناقض قدرت انسان (جمشید) و خواری انسان

جمشید تخت شاهی خود را می‌سازد. → اهریمن کتف ضحاک را می‌بوسد.

در این گزاره، قدرت و بزرگی انسان در تناقض با خواری قرار می‌گیرد. جمشید با فرّ کیانی خود تختی می‌سازد که نماد قدرت اوست (همان: ۴۴). همین تخت که در شاهنامه به «تخت مهی و شاهی» خوانده شده است (همان) به احساس قدرت شگرفی می‌انجامد که گمراهی و سرکشی جمشید را فراهم می‌کند:

یکایک به تخت مهی بنگرید به گیتی جز از خویشتن را ندید

(همان)

در اسطوره - واج مقابل، انسان بازیچه دست اهریمن می‌شود. اهریمن در ظاهر برای بزرگداشت انسان، اما در معنای پایانی برای خواری و ذلتش بر شانه او بوسه می‌زند. به بیان دیگر در یک اسطوره - واج، انسان در اوج قدرت است و بر تخت می‌نشیند و در اسطوره - واج دیگر در پایان ذلت است و اهریمن بر کتف او سوار می‌شود.

ببوسید و شد در زمین ناپدید کس اندر جهان این شگفتی ندید

(همان: ۵۰)

۱۳-۲-۷ تناقض قدرت موجودات اهریمنی و خواری موجودات اهریمنی

جمشید تخت خود را به هوا می‌برد. → دو مار سیاه از کتف ضحاک می‌روید.

گزاره سیزده مانند گزاره دوازده است؛ به این معنی که انسان در یک سو قدرتمند و در سوی دیگر خوار و بی‌قدرت است؛ اما تفاوت آنها در این است که در اسطوره - واج گزاره قبلی (تخت‌ساختن جمشید) از موجودات اهریمنی نشانی وجود ندارد؛ اما در این گزاره آنها در هر دو اسطوره - واج حضور فعال دارند؛ در یکی مغلوب انسان و خوار و بنده‌وار به سر می‌برند و تخت جمشید را به هوا می‌برند: «که چون خواستی دیو برداشتی / ز هامون به گردون برافراشتی» (همان: ۴۴) و در دیگری قدرتمندند و انسان (ضحاک و ایرانیان) را به خواری می‌کشند.

دو مار سیاه از دو کتفش برست غمی گشت و از هر سویی چاره جست

(همان: ۵۰)

۱۴-۲-۷ تناقض شادی انسان‌ها و نگرانی انسان‌ها

جمشید نوروز را پدید می‌آورد. ← اهریمن سفارش می‌کند مغز انسان را به مارها دهند. در اسطوره - واج OOK جمشید ناخواسته نوروز را برای شادی مردم ایران پدید می‌آورد؛ اما در اسطوره - واج UOK سفارش اهریمن برای آرام‌سازی مارها به نگرانی و مرگ مردم ایران پایان می‌پذیرد. گزارش فردوسی در این زمینه بیانگر موضوع است:

مگر خود بمیرند ازین پرورش	به جز مغز مردم مده‌شان خورش
چه جست و چه دید اندرین گفت‌وگوی	سر نره دیوان از این جست‌وجوی
که پردخت ماند ز مردم جهان	مگر تا یکی چاره سازد نهان

(همان: ۵۱-۵۰)

۱۵-۲-۷ تناقض رضایت و نارضایتی مردم

مردم ایران شاد می‌شوند. ← مردم ایران علیه جمشید شورش می‌کنند. معنای پایانی این دو اسطوره - واج رضایت و نارضایتی مردم ایران است؛ زیرا با پدید آمدن نوروز در دوره سپاس همگی شاد می‌شوند:

بزرگان به شادی بیاراستند	می و جام و رامشگران خواستند
--------------------------	-----------------------------

(همان: ۴۴)

پس از ناسپاسی جمشید، مردم ناراضی می‌شوند و شورش می‌کنند؛ آنان خویشاوندی خود را با جمشید نادیده می‌گیرند:

از آن پس برآمد ز ایران خروش	پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش
سیه گشت رخشنده روز سپید	گسستند پیوند از جمشید

(همان: ۵۱)

۱۶-۲-۷ تناقض پادشاهی جمشید و پادشاهی ضحاک

(مردم بیشتر به پادشاهی جمشید تن درمی‌هند). ← مردم ایران به ضحاک روی می‌آورند. تقابل دوگانه بنیادین این دو اسطوره - واج در تن دادن به پادشاهی دو شخصیت ایزدی و اهریمنی است؛ یکی ترویج‌دهنده نیکی‌ها و سازنده ایران نوین در اسطوره‌ها و دیگری ویرانگر آن است. انتخاب مردم ایران در تسلیم کامل در برابر جمشید، آگاهانه بود؛ زیرا همه کارهای سازنده جمشید را دیده بودند:

به فرمان، مردم نهاده دو گوش	ز رامش جهان پر ز آوای نوش
-----------------------------	---------------------------

(همان: ۴۴)

اما در گزینش ضحاک ناآگاه و مجبور بودند. آنان تنها شنیده بودند که در سرزمین تازیان، شاه ازدهاپیکری هست (همان: ۵۱).

۱۷-۲-۷ تناقض پایداری و ناپایداری پادشاهی

(پادشاهی جمشید در ایران پایدارتر می‌شود). ← ضحاک پادشاه ایران می‌شود. در این گزاره پایداری و ناپایداری در پادشاهی بین اسطوره - واجها تقابل دوگانه تناقضی ایجاد کرده است؛ زیرا پس از تسلیم کامل مردم و حتی دیوان در برابر جمشید، پادشاهی او پایدارتر و فرهمندتر می‌شود:

جهان سر به سر گشت او را رهی نشسته جهاندار با فرهی
(همان)

بر پایه شاهنامه با آمدن ضحاک به ایران و پادشاه شدنش، پادشاهی جمشید به طور رسمی نابود نمی‌شود؛ اما کاملاً ناپایدار می‌شود؛ به گونه‌ای که موجب فرار او در اسطوره - واج بعدی می‌شود.

مر آن ازدهافش بیامد چو باد به ایران زمین تاج بر سر نهاد
(همان: ۵۱)

۱۸-۲-۷ تناقض پایداری و ناپایداری در برابر سختی‌ها

(جمشید از سختی‌ها و مشکلات اجتماع نمی‌گریزد.) ← جمشید از ضحاک یا سختی‌ها می‌گریزد.

این گزاره نیز مانند گزاره قبلی است؛ یعنی مفهوم پایداری و ناپایداری در این گزاره همچنان مانند گزاره قبلی وجود دارد؛ با این تفاوت که پایداری و ناپایداری نه در پادشاهی بلکه در رویارویی با سختی‌ها و مشکلات است. در اسطوره - واج احتمالی OOK، جمشید در برابر هرگونه سختی ایستادگی می‌کند؛ اما در اسطوره - واج مقابل، او در برابر ضحاک که یک مشکل بزرگ مملکتی است، هرگز پایداری نمی‌کند؛ به آسانی می‌گریزد و پادشاهی را به او وامی‌گذارد:

سوی تخت جمشید بنهاد روی چو انگشتری کرد گیتی بر او
چو جمشید را بخت شد کندرو به تنگ اندر آمد سپهدار نو
برفت و بدو داد تخت و کلاه بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه
(همان)

۱۹-۲-۷ تناقض حضور (از محبوب بودن) و غیاب (از نفرت و ترس)

(جمشید همیشه در ایران حضور دارد.) ← جمشید صد سال ناپدید می‌شود.

جمشید در اسطوره - واج احتمالی OOK، در ایران حضور پایداری دارد؛ زیرا ایرانیان به او عشق می‌ورزند؛ اما در اسطوره - واج مقابل، او از نفرت ایرانیان و ترس از جان خود به مدت صد سال ناپدید می‌شود:

نهان گشت و گیتی بر او شد سیاه سپردش به ضحاک تخت و کلاه
چو صد سالش اندر جهان کس ندید برو نام شاهی و او ناپدید
(همان)

۲۰-۲-۷ تناقض جاویدانگی و مرگ

(جمشید عمری جاوید و بی‌مرگ برای خود تصور می‌کند.) ← ضحاک جمشید را می‌کشد.

در آخرین گزاره، اسطوره - واج‌ها در مرگ و جاویدانگی تناقض دارند. جاویدانگی جمشید در *وندیاد* با ساخت بهشتی موسوم به *ورجمکرد (اوستا، ۱۳۷۷، ج ۲: ۶۷۰)* درخور تصور است. بر پایه برخی از منابع تاریخی مانند *تاریخ‌نامه طبری*، *زین‌الخبار (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۳)* و *حبیب‌السیر (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۷۹)* جمشید با وسوسه اهریمن، خود را خدای جاوید پنداشت: «جم گفت: من یکی‌ام از فرزندان آدم. ابلیس گفت: نیستی. تا تو به زمینی چند آدمی بیمار شد و بمرد؟ اگر تو نیز از فرزند آدمی بودی، تو را نیز مرگ و بیماری بودی. تو خدای آسمان و زمینی... جم را آن گفتار اندر دل کار کرد؛ گفت: من خدای آسمان و زمینم» (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۹۱). چنانکه گفته شد در *شاهنامه* این اسطوره - واج نیامده است؛ اما با توجه به شواهد (مانند منابع یادشده) و به‌ویژه ادعای منی‌کردن جمشید که دوره ناسپاسی با آن آغاز می‌شود، می‌توان تصور کرد

جمشید در اوج قدرت خود به چنان احساسی دست یافت و خود را جاویدان پنداشت. اسطوره - واج مقابل آن، بیانگر کشتن جمشید و پایان تصور جاودانگی اوست و در شاهنامه چنین گزارش شده است:

صدم سال روزی به دریای چین	پدید آمد آن شاه ناپاک‌دین
نهان گشته بود از بد اژدها	نیامد به فرجام هم زو رها
چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ	یکایک ندادش زمانی درنگ
به اره‌ش سراسر به دو نیم کرد	جهان را ازو پاک بی‌بیم کرد
شد آن تخت شاهی و آن دستگاه	زمانه ربودش چو بیجاده گاه

(همان: ۵۲)

۸- نتیجه‌گیری

از تجزیه داستان جمشید به اسطوره - واج‌ها، دو دوره متقابل سپاس و ناسپاسی دریافت می‌شود. برپایه تقابل دوگانه تناقضی در نظریه لوی استروس، همه اقدامات جمشید در دوره سپاس، در اصل پر بهادادن به پیوند خویشاوندی (OOK) ریشه دارد؛ بنابراین ماهیت این گزاره‌ها بر زندگی، بی‌مرگی، بی‌رنجی، شادی و آبادانی ایران است. در برابر آن، همه اقدامات در دوره ناسپاسی، از اصل کم بهادادن به پیوند خویشاوندی (UOK) سرچشمه می‌گیرد؛ بنابراین ماهیت این گزاره‌ها بیانگر سرکشی، فتنه، فریب، مرگ و ویرانی ایران است. نکته مهم از تقابل تناقضی این داستان، آن است که بیشتر اسطوره - واج‌ها از اصل کم بهادادن به پیوند خویشاوندی (UOK) سرچشمه می‌گیرند و به همین سبب می‌توان به این نتیجه رسید که جمشید و سپس ایرانیان به سوی نابودی حرکت می‌کنند؛ البته اوج آن در داستان پادشاهی ضحاک دیده می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مصراع در نسخه‌های لنینگراد، قاهره ۲، واتیکان و برلین چنین آمده است: منی کرد آن شاه یزدان‌شناس (ر.ک: فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۴۴) که این گزارش به تحلیل تقابل دوگانه منظور در مقاله نزدیک‌تر است.
۲. متون تاریخی سرشار از گزارش‌هایی است که جواهرات و سکه‌ها در گنج‌خانه‌ها مدفون می‌شده است: «سعد بر گنج‌خانه‌ها دست نهاد که سه هزار هزار در آن بوده است» (ابن مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۲۱)؛ «هرمز روزی در شکارگاهی در پی آهوئی تاخته به غاری گریخت و هرمز پیاده شده؛ از عقبش بشتافت و بعد از قطع اندک مسافتی گنجی عظیم یافت و نظرش بر لوحی افتاد که بر آن نقش کرده بودند که این گنج‌خانه فریدون است و هرمز آن جواهر و نقود را بیرون آورده بر لشکر قسمت نمود» (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۲۰).

منابع

- ۱- آسابرگر، آرتور (۱۳۸۷). روش‌های تحلیل رسانه‌ها، ترجمه پرویز اجلالی، تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
- ۲- ابن مسکویه، احمد بن علی (۱۳۶۹). تجارب الامم ج ۱، ترجمه ابوالقاسم امامی و علی نقی منزوی، تهران: سروش و توس.
- ۳- احمدی، بابک (۱۳۷۸). ساختار و تأویل متن، تهران: نشر مرکز.

- ۴- اسلم جوادی، محمد؛ نیکپی، امیر (۱۳۸۹). «ایده و مفهوم ساختارگرایی با بررسی آرای سوسور و لوی استروس»، معرفت فرهنگی/ اجتماعی، شماره ۳، ۱۷۷-۲۰۴.
- ۵- اوستا ج ۲ (۱۳۷۷). جلیل دوست‌خواه، تهران: مروارید.
- ۶- براون، ادوارد (۱۳۳۵). *تاریخ ادبی ایران* ج ۱، ترجمه علی‌پاشا صالح، تهران: کتابخانه ابن‌سینا.
- ۷- بلعمی، ابوعلی (۱۳۷۸). *تاریخ‌نامه طبری* ج ۱، تصحیح محمد روشن، تهران: سروش، البرز.
- ۸- بهنام، جمشید (۱۳۵۲). *ساخت‌های خانواده و خویشاوندی در ایران*، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- ۹- بهنام‌فر، محمد؛ رضادوست، علی‌اکبر (۱۳۹۰). «نگاهی به عناصر اسطوره جمشید براساس منطق مکالمه اساطیر»، *ادب و زبان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*، دوره جدید، شماره ۳۰ (پیاپی ۲۷)، ۱۲۷-۱۰۱.
- ۱۰- جواری، محمدحسین؛ رضایی، مهناز (۱۳۹۵). «ساختار اسطوره و زبان، ساختار خویشاوندی و زبان در مردم‌شناسی ساختاری لوی استروس»، *دوماهنامه جستارهای زبانی*، دوره ۷، ش ۵، (پیاپی ۳۳)، ۶۶-۴۳.
- ۱۱- حسینی، روح‌الله؛ محمدزاده، اسدالله (۱۳۸۵). «بررسی تقابل در رستم و اسفندیار در شاهنامه براساس نظریه تقابل لوی استروس»، *پژوهش‌های زبان‌های خارجی*، شماره ۳۱، ۶۴-۴۳.
- ۱۲- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۸۰). *تاریخ حبیب‌السیر* ج ۱، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.
- ۱۳- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۸۳). *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- ۱۴- روح‌الامینی، محمود (۱۳۶۰). «درون‌همسری و برون‌همسری»، *چیستا*، ش ۵، ۵۳۵-۵۲۵.
- ۱۵- ستیس، و.ت (۱۳۵۷). *فلسفه هگل*، ترجمه حمید عنایت، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری انتشارات فرانکلین.
- ۱۶- سگال، رابرت آلن (۱۳۸۹). *اسطوره*، ترجمه فریده فرنودفر، تهران: انتشارات بصیرت.
- ۱۷- سهراب‌نژاد، علی‌حسن (۱۳۹۱). «تقابل دو گانه در داستان ضحاک»، *کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۲۵، ۱۱۵-۱۳۴.
- ۱۸- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). *تاریخ طبری* ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- ۱۹- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۱). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، چاپ چهارم.
- ۲۰- فروید، زیگموند (۱۳۹۰). *توتم و تابو*، ترجمه محمدعلی خنجی، اردیبهشت، نشر الکترونیکی.
- ۲۱- کارنوی، ا.جی (۱۳۴۱). *اساطیر ایرانی*، ترجمه احمد طباطبایی، تبریز: کتاب‌فروشی اپیکور.
- ۲۲- گردیزی، ابی‌سعید عبدالحی (۱۳۶۳). *زین‌ال‌اخبار*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- ۲۳- لوی استروس، کلود (۱۳۷۳). «بررسی ساختاری اسطوره»، ترجمه بهار مختاریان و فضل‌الله پاکزاد، *ارغنون*، شماره ۴، ۱۶۰-۱۳۵.
- ۲۴- ----- (۱۳۹۴). *توت‌میسم*، ترجمه مسعود راد، تهران: انتشارات توس.
- ۲۵- لیچ، ادموند (۱۳۵۰). *لوی استروس*، ترجمه حمید عنایتی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- ۲۶- مالمیر، تیمور؛ حسین پناهی، فردین (۱۳۹۱). «اسطوره اژدهاکشی و طرح آن در شاهنامه فردوسی»، *مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز*، سال چهارم، شماره چهارم، پیاپی ۱۴، ۱۷۰-۱۴۷.

- ۲۷- مرتضوی، منوچهر (۱۳۶۹). *فردوسی و شاهنامه*، تهران: مؤسسه انتشارات و تحقیقات فرهنگی.
- ۲۸- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- ۲۹- ناشناخته (۱۳۶۶). *تاریخ سیستان*، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: پدیده خاور.
- ۳۰- نوشین، عبدالحسین (۱۳۸۶). *واژه‌نامک*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۳۱- وایزمن، بوریس (۱۳۷۹). *لوی استروس (قدم اول)*، ترجمه نورالدین رحمانیان، تهران: شیرازه.
- ۳۲- همیلتون، ادیت (۱۳۷۶). *سیری در اساطیر یونان و روم*، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۳۳- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۶۹). *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، تهران: وزارت فرهنگ. آموزش عالی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، سروش.
- 34- Bakhtin, Mikhail. (1984). *Problems of Dostoevsky's Poetics*. Translated by Caryl Emerson. Manchester University Press.
- 35- Frazer, James George. (1955). *The Golden Bough: the Dying God*. Vol 1 & 5. Macmillan & Co. Ltd. New York. St. martin's Press.
- 36- Levi-Strauss, Claude (1978). *Myth and meaning*. Routledge and Kegan Paul.
- 37-(1963). *Structural Anthropology*. Translated from French by Claire Jacobson and Brooke Grundest Schoepf. Basic Books. Inc. Publisher: New York.
- 38- Peradotto, John. (1977). *Oedipus and Erichthonius: Some Observations on Paradigmatic and Syntagmatic*, Arethusa, Vol 10, Spring.
- 39- Robin, Hard. (2004). *Greek Mythology*. Routledge..
- 40- Segal, Robert A. (2007). *Myth: critical concepts in literary and cultural studies*. Vol 3, Routledge.